

سید محمد علی جمالزاده میوح سلسله شیخیه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة چنین مینگارد بندۀ حقیر عبدالمجیدالموسوی القره‌باغی چون جناب آقای آفاسید محمد علی جمالزاده مدیر محترم مجله «علم و هنر» از برلن بر کار آفای حاج زین‌العابدین خان کرمائی رئیس سلسله شیخیه نوشه و خواهش کرد تا دهانه‌ای از احوال مشایع سلسله شیخیه مرقوم داشته باداره مجله ایشان ارسال نمایند و حضرت معظم له این بندۀ را بنوشتند آن مأمور نمودند اینک شروع نمود بمختصر وجہی که ممکن باشد عباراتی زا مینگارم ۱

شیخ احمد لحسانی

اوین شیخ و بزرگ این سلسله مرحوم شیخ احمد لحسانی احمد بن زین الدین بن ابراهیم بن صقر بن ابراهیم لحسانی است . از قرایی که شیخ عبد الله پسر شیخ کتابی تألیف کرده و مختصراً از شرح حال بیادر کتاب مدون داشته است شیخ در ماه رجب سال هزار و صد و شصت و شش هجری در قریب مطرف از قرایی لحسا متولد گردیده است ۲....

درسن بنج سالگی از قرائت قرآن فارغ شود را با مطلعولیت رغبت قمایی تدبیر و تفکر داشت در سن بیست سالگی بطرف عتبات عالیات متوجه شد و پیوسته در حوزه درس علمای آنجا حاضر میشد ... تا آنکه از مرحوم حاج سیدمهدى بحرالعلوم اجازه روایت خواهش کرد و سید چون شیخ رانی شناخت بر حسب مرسوم پرسید تصنیف و تألیف چه دارد . شیخ اوراق چندی را که در شرح تبصرة مرحوم علامه حلی مرقوم داشته بودارائه و این اوراق درنظر بحرالعلوم پسندافتاد و شیخ گفت تو سزاواری بمن اجازه بهی و پس اجازه نوشت وداد

در آن اوقات در عتبات مرض طاعون آمده و هر کسی گوشها را فرار نمود و شیخ هم بطرف وطن خود مراجعت نمود و بعد از ورود به لحسانی از آل عصری ازدواج نموده و در لحسا اقامت کرد ... و پس از چندی

۱ - هر کجا چند نقطه پشت سر هم گذاشته شده علامت اینست که جملانی حذف شده از این قبیل : دو بواسطه ذکارت و فطاوتی که خداوندش نصیب داشته قضایای دو سالگی را در بزرگی بخطاطر می آورد ، « وقتی که تنها می شد در عمارات و بیرانه و اوضاع زمانه نظر گرده عبرت می گرفت . » ددر همان زمان صباوت مذکور این بود که انسان برای امر مهمی خلفت شده . » و ازین قبیل .

۲ - در متن اصلی باشباء ۱۲۶۱ نوشته شده بود و مرحوم میرزا محمدخان قزوینی تصویح فرموده و در حاشیه بخط خود نوشته‌اند در وضات الجنات صفحه ۴۶



شیخ احمد حسائی

باعیال و اطفال خود به بعین انتقال نمود و چندی توافق نداشت، و در سال ۱۲۱۲ باز غم عتبات عالیات نمود و در مراجعت در بصره متوقف شد ... و پس از چندی از بصره حر کت کرده بدھی «ذوق» نام آمد و در سنه ۱۲۱۶ که و هایبان خروج کردند باز به بصره مراجعت کرد و ... به خبارات که میکنی از قرای بصره است تحویل محل نمود ... تا آنکه در سنه ۱۲۲۱ از بصره به عتبات عالیات متصرف شد و از آنجا به عنوان زیارت حضرت رضاع حر کت نموده وارد شد کردند. مرحوم شیخ جعفرین شیخ خضرابجنی که از مشاهیر علمای شیعه بشمار است و در سنه ۱۲۰۹ بشیخ اجازه روایت و درایت داده است در بیزدهم قدم شیخ را بجلیل نمود ... پس از تشرف باستانه رضوی بازیه بزد آمد و بعد از توافق ایامی خواست بطرف بصره و هر اقحر کت کند علما و اهالی راضی نشده شیخ را با قامت در بزد مجبور کردند ...

فتحعلی شاه را بست بشیخ ازادی بهم رسیده و بملاقائش مایل گردید و مکتوبات چندی ارسال داشت و خواهش ملاقات نمود ... بشیخ باعذاری مغتصر میشد تا آنکه فتحعلی شاه بالآخره مکتوبی بشیخ نوشت باین مضمون که مر املاقات شما که مقننای الام است باید لازم است و اگر شما طهران نیاید من خود به بزد میآمیم و چون بزد در وادی غیر ذری ذرهی واقع است از ورود همراهان من در سده خواهد شد و آشکار است آن بزد گوار بزمت اهالی بزد راضی نواهد شد ... بشیخ چون مكتوب را ملاحظه می نمود کار بروی دشوار شد و چاره آن دید که از راه شیرازیه بصره مراجعت نماید ولی اهل بزد در صدمتنم بر آمدند که مباداشان را بخطاطر رسید که اهل بزد از خوف و درود او باعث این امر شده اند. بشیخ حال اهالی را ملاحظه کرد ناچار عزیست بصره داموقوف نمود و در جواب نامه فتحعلی شاه متوجه بود وبالآخره عزیست طهران را اختیار کرد. میرزا علیرضا که میکنی از علمای یزد بود با جمام خدمتش مشغول بود تاوارد تهران شدند. شاه اکرام فوق عادت و احترام بی نهایت نمود و مسائلی سوال نمود و شیخ دساله های ۱ را در جواب این فرمود پس از چندی خاطر ش از توقف طهران ملاحت کرفت ... سلطان را بین حال معلوم گردید ازین میالات بر آمد و پس از اصرار شاه بشیخ فرمود اگر من در جوار شمامنzel گزینم امر سلطنت شمارا باعث تعطیل شود . شاه سبب پرسید کفت... چون رعیت مراسمو عکله دالستند موادر بزد نوشیع کنند اگر شماز نفاسیر آنها غفو کنند امر سلطنت تعطیل ورزد و اگر حرف من اشتبید خواری و دلت بخشد . شاه شیخ رامختار نمود و شیخ هم بزد را اختیار فرمود و در بزد بدرس . و موضعه مشغول شد و از علمای اطراف بملاقائش به بزد می آمدند. پس از دو سال مجدداً هازم ارض افغان شد و پس از زیارت ثانی الامه بازیه بزد مراجعت نمود و باراده نوطون و اقامت خانه ابیاع فرمود ولی چند مباحی گذشتند فتح عزیست کرد و مجاورت عتبات را اختیار نمود. اهل بزد در صدد میالعنت بر آمدند ولی ... بالآخره از بزد کوچ کرده از راه اصفهان بکرمانشاه در آمد. چون بدمنزی کرمانشاه رسید شاهزاده محمدعلی میرزا پسر فتحعلی شاه جماعتی را باستقبال فرستاد و غالباً اهل شهر هم در خارج شهر در چاه کلان خیمه ها نصب کرده بودند و خود شاهزاده تالاج آباد چهار فرنگی استقبال نمود ... بشیخ در روز دوم شهر در چسب سنه ۱۲۲۹ وارد شهر کرمانشاه شد و دویس از توافق ایامی بعتبات عالیات مشرف آمد و بحسب وعده شاهزاده بکرمانشاه بر کشت و در سال ۱۲۳۲ هازم زیارت بیت الله شد و ماه سیام را در شام گذرانید و لیمة شوال بطرف مدینه حر کت کرد و در بیست و چهارم ذی قعده از مسجد شجره محروم کشته و بیمه مشرف آمد و از راه تجدو جبل عازم هر آن شد و در غرہ و بیبع الثانی به لیف اشرف پیوست و ناوار اخ رسال ۱۲۳۳ در کربلا مشرف بود و در چهارم محرم ۱۲۳۴ بکرمانشاه مناجعت فرمود و چند سال توافق داشت کامحمد علی میرزا در گذشت و شیخ هم عتبه رضوی را قصد کرد و در حین ورود به قم

نامی آن صفحات را وبا فراکرته بود واز آنجا به قزوین آمد. علمای قزوین شیخ را با احترام بسیار یذیرفتند.

شیخ در قزوین در خانه حاجی ملا عبدالوهاب اقامت نمود و روزها در مسجد جامع نمازیگرد و علماء قزوین هم حاضر میشدند و اقتضا مینمودند.^۱

سپس از قزوین بشاه عبداللطیم آمد و چهار روز در نگاه کرده بطرف مشهد حر کت نمود و از مشهد به قربت حیدریه آمد. حاکم آنجا مخدومخان استقبال شایانی کرد. شیخ از تربت به طبس حر کت نمود حاکم طبس علیقی خان با اهل بلاد استقبال اموده از چند منزلی طبس مهمانداری بجای آوردن و چون درین طبس بیزد بیم دزد بود سیصد نفر پیاده و سوار بهم او شیخ روان ساخت وسلامت وارد بزدشدند. اهالی سه ماه مهانداری کردند. پس از آن باصفهان ارتحال فرمود... و چون اراده رحلی کرد در صدد ممانعت برآمد و گفتند اینکه ماه صیام در پیش است اگر بمانید منت گذارید. شیخ یذیرفت و عیال واقفال را بصحابت پسر خود شیخ عبدالله روانه کرمانشاه نمود و خود آنچه اقامت گردید و هر روز جهت نماز و موظمه حاضر میشد... بیک روز نتی چند بر در مسجد نشسته جمعیت را شمردند شانزده هزار نفر بشمار آمد که باشیخ بتماز ایستاده بودند. روز دوازدهم شوال بکرمانشاه ارتحال کرد و بیک سال نیز در آنجا اقامت نموده عازم مجاورت عتبات گردید و بکربلا معلی درآمد و پس از چند ماهی بطرف بیت الله العرام حر کت نموده از راه بقداد بطرف شام عازم شد. در اثنای راه مزاجش را ملالی به مرید و همواره در تراوید بود قادر دوم منزلی مدینه طبیه در روزی یکشنبه ۲۱ شهر ذی القعده از سال بیک هزار و دویست و چهل و بیک هجری این دارفانی را وداع گفت.^۲ بدن شریف را بمدینه نقل نموده پشت دیوار حرم الماء بقیع بطرف جنوب در زیر میزاب دفن کردند.^۳ عمر شریف شیخ از هفتاد و پنج متجاوز بود.^۴ ... در

۱- میرزا محمد مخدوم خان قزوینی اینجا در حاشیه نوشته‌اند: «مؤلف محتشم این مقاله چون خودشان از طایفه شیخیه هستند طبیعی است که لخواسته‌اند اشاره بنتکفیر نمودن حاجی ملام محمد تقی برغانی معروف به شهید ثالث» مرحوم شیخ احمد احسانی را در ایام اقامتش شیخ در قزوین و سپس انتشار تکفیر اور اغلب بلاد به سطح جمعی از علمای معروف ایران و عتبات بنمایند و جمیع این وقایع مشهوده عند الخواص والعموم را بنا بر فاعده معروف «اجماع سکونی» که یکی از خصایص لایفک ارباب مذاهب است تحت السکوت گذاریده‌اند. در «قصص العلماء» میرزا محمد تکابنی در ضمن شرح حال شهید ثالث این وقایع مشهود طور است. راقم این سطور ایزد در «قصة قصة ها، مختصری از شرح حال احسانی را آورد و ام بوجنب مندرجات «قصص العلماء» تکابنی. (ج. ز) ۲- مرحوم قزوینی در حاشیه مرقوم فرموده‌اند که در کتاب «مجموع السماء فی تراجم العلماء» طبع لکه‌نو، جلد ۱ صفحه ۳۶۴ و در کتاب «روضات الجنات» آقا محمد باقر خونساری طبع تهران صفحه ۲۶، در هر دو جا وفات شیخ را در سنۀ هزار و دویست و چهل و سه نوشته‌اند نه چهل و بیک. ۳- در کتاب «لباب الالقاب» تألیف آقا ملا حبیب‌الله شریف کاشانی در شرح حال سیصد و بیست تن از علمای اسلام، چاپ تهران، سنه ۱۳۷۸ق. صفحات ۵۰۵ و ۵۰۶ شرح حال شیخ احمد احسانی را آوردند است و در آن جامعی خوانیم «کان المر جو من اللہ ان لا بُوَا خَذْهَ عَلیٰ عَشَّرَه وَ زَلَّه فِی الْمَطَالِبِ الْعَلِیَّه». ۴- مرحوم میرزا محمد قزوینی در حاشیه نوشته‌اند: «مؤلف این مقاله مذکور داشت که تولد شیخ در سنۀ ۱۱۶۶ بوده است و اگر این تاریخ صحیح باشد پرسن او در وقت وفات در سنۀ ۱۲۴۳ (بقول مشهور نه بقول صاحب مقاله که نوشته است) فربت هفتاد و هفت سال بوده است. در روضات الجنات، صفحه ۲۶، کوید که سن او قریب اود سال بود، بنابر این تاریخ ولادت او اقل از ۱۱۶۶ ده سال زودتر از تاریخ مذکور در این مقاله بعنی ۱۱۶۶ باید باشد.

آخر پیری با مشقت زیادی ایستاده نافله میکرد و اگر ایستادن مشکل میشد بوسیله دیسانسی که از سقف آوینته بودند قیام مینمود در زندگانی خود آب سیری نیاشاید و غالب اوقات را به تنفسگی و گرسنگی میگذرانید مذاقت در حکمت باطریقه حکماء دیگر موافقت ندارد چنانکه از کتب و رسائلش معلوم است در تحت ضروریات اسلام فلسفه هایی بیان کرده که سرمومئی از شرع خاتم(ع) تخلی ننموده و حکمت الهیه را با تاکتیک شرع بطرزی وفق داده که باعیج ضروری و باحدب معتبری مخالفت نشده است و با عبارت دیگران حکمتی را قائل است که با شرع خاتم(ع) مطابق است وغیر آنرا جهلو خطأ میشمارد .

در «قصص العلماء» نگاتنه که شیخ احمد جمیع میان قواعد شرع و حکمت نموده و معقول را باعتقد خود بامقول برابر ساخت^۳ چنانکه در «قصص العلماء» نوشته شیخ احمد سرآمد اهل زمان شد و مسلم کل بود^۴ ... شیخ را از خود بالازمید استند و جمیع از آنها سؤالاتی کرده و شیخ رسائلی در جواب آنها نوشته است و از مرحوم شیخ حسین بصرانی و دارازی آل عصوف و شیخ احمد بصرانی و مستانی و آقامیرزا مهدی شهرستانی و مرحوم آفاسیدعلی طباطبائی مؤلف «شرح کبیر» و آقای سیدمهدي طباطبائی بحرالعلوم و شیخ جعفر بن شیخ خضر بعفی اجازه روایت و درایت داشت و صورت آنها در آخر کتاب شرح حالات شیخ بطبع رسیده است .

بواسطه ایشکدادر آخر عمرش مسلم کل شد و بزرگان علماء محترم شدند. جمعی از طلاب^۱ حدد و درزیده محض ریاست خود بلمن و توبیخش زبان گشودند و باین وسیله از دست آن طلاب سخنها کشید و بدینهادید تا از دارفانی رخت بر بست ...

.... چون مرسوم شیخ و همچنین عادت مرحوم سید کاظم رشتی که ذکر ش عن قریب خواهد آمد این بوده که همان اوراق و اجزای را که در جواب رسائلین امام ایمیکردن عین آنها را سالانه میدادند

۱ - مرحوم میرزا محمد فروزنی در حاشیه نوشته‌اند: «عن عبارت قصص العلماء در این موضع اینست بصریها: «شیخ احمد جمیع میان قواعد شرع و حکمت نموده و معقول را باعتقد خود بامقول مطابق ساخت لهذا محل طعن و تکفیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن ماظواهر شرعیه امکان ندارد» .

ازینجا واضح می‌شود که مؤلف محترم مقاله کاملاً بفلسفة «خذ ما صفا و دع ما کدر» عمل نموده آنچه را مؤید مقصود خود می‌دانند اثبات و آنچه را منافی با آن دنبه صاف و ساده حذف می‌فرمایند و این رویه فی الواقع کارها را خیلی سهل می‌کند .

۲ - باز مرحوم فروزنی در حاشیه نوشته‌اند: «عن عبارت قصص العلماء در این موضع بندها اینست: «الحاصل شیخ احمد سرآمد اهل زمان شد و مسلم کل بود لیکن نزد حکما و قوی نداشت و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و نیستند و از آخوند ملا[علی] [اوری حکیم معروف] سؤال کرده که فضیلت شیخ چگونه است. گفت عامی صافی ضمیر بست» .

۳ - باز مرحوم فروزنی در حاشیه نوشته‌اند: «عامی بعضی ازین طلاب» را که از فحول علمای عصر خود بشمار میرفتشد صاحب «قصص العلماء» (من ۳۸) ذکر میکند از قراره قبل: حاجی ملام محمد تقی فروزنی معروف به «شهید ثالث» آقاسیده مهدی پسر آفاسید علی صاحب ریاض معروف به «شرح کبیر» حاجی ملام محمد جعفر استر ابادی، آخوند ملا آقا در بنده، شریف العلماء مازندرانی، آفاسیدا بر ابراهیم فروزنی، شیخ محمدحسین صاحب «ضول»، شیخ محمدحسن بعفی صاحب «جواهر» .

و با در حفظ و ضبط آن کشی که ابتداء تألیف کرده‌اند اهتمام تمامی بکار نمیرند کتب و رسائلی از میان رفته که در این زمان همانا اسم و با عدد آنها فقط بیاد گار رسیده و از خود آنها اثری ندیده‌ایم چنان‌که در «هدایة الطالبین» تألیف آقای حاج محمد کرم خان کرمائی در جایی که کتب شیخ را عنوان کرده‌اند سیصد جلد کتاب اسم میرلد و در این اواخر اوراق ناتمامی بخط مرحوم سید کاظم رشتی (دومین رئیس سلسله شیخیه) بدست آمد که برای بعضی از کتب شیخ و کتب خودش فهرست مختصری نوشته و در بالای اولين صفحه بخط چلیبا این مبارت را «ندیب بذکر تفاصیل بعض کتب جناب الشیخ اعلی‌الله مقامه و مصنفاتہ فنقول» را نگاشته و بعد از آن یکی‌یکی از مصنفات شیخ را نمداد می‌کند و در آن فهرست ناتمام هم که رسالت نود و پنجم را شروع کرده و صفحه با آخر رسیده است کتب چندی ذکردارد که الحال چیزی از آنها در دست نیست و بخلافه تواریخ اغلب کتب موجوده شیخ که تاریخ دارند از سنه ۱۲۰۰ باین طرف است و فقط یکی از آنها بتاریخ قبل از سنه ۱۲۰۰ (سنه ۱۹۹۰ مورخ است) وابن خود .. واضح میدارد که اگر مصور شود که آن کتاب غیر غالب را که تاریخ ندارند در پیش از تاریخ فوق تصنیف کرده باشد از جهت اینکه علی‌الظاهر در اوقات جوانی فارغ‌گریبوده و می‌باشد ازین کتب محدودی که تاریخ ندارد تصنیف کرده باشد باز کتبی از میان رفتادست^۱ ولی برای آنقدر کت و رسائلی که از شیخ بدست آورده بطبع رسائیده‌اند و با آن کشی که نسخه‌های اصل آنها موجود است و چاپ نشده و چند فهرست نوشته‌شده است و من جمله حقیر راقم کتابی مدون کرده که فهرست مفصلی برای همین کتب موجوده و همچنین برای کتب مشایخ بعد از شیخ نگاشته است و در آن فهرست مواضع کتب و نام سائل و تاریخ تألیف و عده ایات کتابتی آنها بطور تحقیق و دقت معین شده‌است . عده کتب و رسائل شیخ به یکصد و ده جلد کتاب بالغ است و ایات کتابتی کلیه آنها که هر یکی پیچاجه حرف شد یکصد و شصت و هشت هزار کسری بشمار آمد و فقط شش جلد از آنها بطبع ارسیده مابقی آنها بعد از خود شیخ بطبع رسیده است .

(۱) شرحی که میرزا محمد تقی‌بنی صاحب «قصص العلماء» درباره اقامات شیخ احمد احسانی در قزوین آورده است بسیار خواندنی است و راکم ابن سطور آنرا سابقاً در رسالت «قصص فصّه‌ها» آورده است و بمناسبت نخواهد بود که در اینجا نقل شود :

«شیخ در قزوین» در خانه حاجی ملا عبدالوهاب منزل نموده بود و روزها در مسجد نماز می‌کرد و علماء قزوین همه حاضر می‌شدند و اقتدا مینمودند تا آنکه میان شیخ و حاجی ملا محمد تقی (شهید ثالث) ملاقات و مباحثه روی داد و چون شیخ معتقد بمعاد جسم هور قلیانی بودند جسم عنصری اجتماع او مبدل بافتراق کردید و همه‌همه تکفیر او بلند شد. شاهزاده رکن‌الدوله علینقی میرزا که حاکم شهر بود بهجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه‌ای شده والبته خوش آیند پادشاه (فتحعلی‌شاه) نخواهد بود شبی علما را بیمهانی دعوت نمود . شیخ احمد در صدر مجلس نشست و بعد از او حاجی

۱ - ازینجا باز نوشتة آقای جمالزاده است . (یغما)

ملاً محمد نقی قرار گرفت اما میان خود و شیخ فاصله کذاشت و چون سفره گستردند برای شیخ و حاجی یک خوان کذاشتند ولی حاجی در آن خوان شریک نشد واز خوان دیگری غذا تناول نمود و در هنگام نشستن دست بر یک طرف صورت که محاذات باشیخ بود کذاشت . پس از صرف غذا شاهزاده در صدد برآمد که میانه حاجی را باشیخ القیام دهد ولی حاجی ابا و امتناع درزید و گفت در میان کفر و اسلام اصلاح و آشتبی ممکن الحصول نیست .

تنکابنی مینویسد که حاجی محمد نقی در تکفیر شیخ بحدی تأکید و تشدید نمینمود که روزی در کتابخانه او حاضر بودم شخصی مدعی وصایت کسی بود که وفات نموده بود ووراث منکر بودند و میگفتند که این شخص شیخی است، فوراً شهید حکم بر فساد وصیت ووصایت نمود وروی بمن نموده و فرمود که این طبیغه بافلسفه موافقت دارند در این قاعده که «الفاعل الواحد لا يصدر عنه الا الواحد» و دارای این عقیده کافاست».

تنکابنی در مورد ذکر مسائلی که موجب تکفیر شیخ احمد لحسانی گردیده اول مسأله معاد را میشمارد که شیخ معاد را بجسم هور قلیائی میداند ودر تحقیق این امر مینویسد که حکماء اشراق بعالملمثال قائلندو آنراسامی چند است از قبیل عالم مثل وعالی اشباح وعالی اظله وکوه قاف واقليم ثامن وشهر جابلقا وجاپلسا (یا جابر صابزعم بعضی) ودر باب کلمه هور قلیا عقیده دارد که باضم هاء وفتح واوست^۱ ودر این خصوص ملاقات خودرا با حاجی ملا هادی سبزواری حکایت میکنند در سالی که بسفر خراسان رفته بوده است . مینویسد وقتی به سبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام و حکمت در رساله‌ای جمع نمودم که همه از اشکالات عویشه^۲ وغیری وعجیب بود وخدمت حاجی دادم که در آن تاریخ ندوینچ سال از عمر او میگذشت و جواب آن اشکالات راخواستم ولی حاجی معاذیری آورده جواب نداد و بعد از اینکه از آن سفر مراجعت کردم بعضی از علماء و اخلاقاء از کیفیت سوال و جواب من و حاجی اطلاع یافتند و گفتند که او تو سید که اگر آن مسائل راجواب بنویسد من اورا تکفیر کنم چه او نیز مانند شیخ

۱ - بروزن گهر دریا . (ج . ز) ۲ - بروزن فریضه یعنی مشکل و دشوار . (ج . ز)

احمد لحسائی باملا صدرا هم مذهب و در فساد عقیده با او شردا که بود ولی من گفتم که اگر امروز پادریان^۱ و کشیشان ادیان باطله در مذهب اسلام شباهات نمایند آیا بجز حاجی ملا هادی و ملا آقای در بنده کسی دارید که دامن همت بر کمر زند و رده شباهات ایشان نماید تا شما اصل برائت و استصحاب جاری دارید و ایشان تهدیه و تحسین کردند.

درخصوص گفتگوئی که میان تنکابنی و حاجی ملا هادی روی دادتنکابنی مینویسد که حاجی از سبب تکفیر شیخ احمد سؤال کرد. گفتم در معاد مذهب او با مذهب ملا صдра یکی است. حاجی گفت مگر ملا صدرا را هم تکفیر کرده‌اند. گفتم تکفیر او که از قدمیم الایام درالسنّة علماء اعلام جاری بوده. و در دل خیال کردم که این مرد در میان سبزوار نشسته و گویا با نگ خروس نشینید که حتی امیداند ملا صدرا را تکفیر کرده‌اند. آنگاه در موقع ذکر معاد و عقیده شیخ احمد گفتم که وی بجسم هورقلیانی قائل است و این کلمه را با فتح واو گفتم. حاجی گفت که بسکون دواست. گفتم که من از یکی از فضلاء تلامذه آخوند ملا علی نوری شنیدم که آخوند می‌گفت بضم واو و آن غلط مشهور است و صحیح بفتح واو است. حاجی گفت باید به «برهان فاطع» رجوع نمود. من گفتم که «برهان فاطع» در لغت فرس است و آخوند ملا علی نوری می‌گفته که هورقلیا لفظ یونانی است بمعنی عالم آخر.

معلوم گردید که همچنانکه آقای ایرانشهر دریک کتاب آلمانی یافته بودند اصل کلمه عبرانی و شکل تغییر یافته و باتفاق عامیانه کلمه «هبل قرنیم» (بتقدم نون بربیا) است و «اینکه در آثار احسائی اشاره بسیاری بودن کلمه شده چندان دور از حقیقت نیست زیرا عبری با سریانی بسیار نزدیک است». و از آن گذشته بعکس تصور فاضلان احسائی نخستین کسی نیست که این کلمه را استعمال کرده بلکه بیش از او دیگران هم هورقلیا را بکار برده اند و تا آنجائی که آگاهی داریم شهاب الدین معروف به شیخ اشراق (۵۴۹) – (۵۸۷) نخستین کسی است که این کلمه را در آثار خود بیاد کرده است و از مقایسه قول

۱ - از کلمه «فادر» فرنگی بمعنی پیدرو آباء دو حابیان عیسوی است. (ج. ز)

احسانی با گفتار سه رودی آشکار می شود که احسانی بعارات شیخ اشراف نظر داشته است و بارها در کتب خود از او اسم میرد، و احسانی در جواب ملا حسین انواری گفته کلمه هور قلیاً به معنی عالم دیگر است... و این عالم واقع است بین اقلیم هشتم و حدودی دار و پر فوق فلک اطلس واقع شده... آسمانهای این عالم و ستار گانش هور قلیاً نامیده می شوند و از شهرهای آن آنکه بر جانب غربی است جا بلسا نام دارد و آنکه بر جانب شرقی است جا بلقا، و رو به مرتفعه باید گفت که «حفا» مروج و مبین و معرف اصطلاح هور قلیاً شیخ احسانی است که بتفصیل در موارد متعدد و بوجوه مختلف آنرا تحریح کرده است، و نیز میتوان گفت «بعید نیست که «هبل قرنیم» (هور قلیا) به ودیان نیز نمثالی دیگر از اندیشه «فروشی» (بفتح فا و واو) اوستا (فروهر) باشد و جهان فروشی همان عالم هور قلیائی (هبل قرنیم) است و کالبد فروشی همان جسد هور قلیائی.



از : سرگرد شهنازی

بستان آفرینش

- ۱ ز دست ابر، بخشیدن بیاموز
- ۲ ز جام لاله، خندیدن بیاموز
- ۳ ز بابل، عشق ورزیدن بیاموز
- ۴ ز موج بحر، جنبیدن بیاموز
- ۵ ز دور چرخ، گردیدن بیاموز
- ۶ ز ظلمت، راز پوشیدن بیاموز
- ۷ ز چشم همار، جوشیدن بیاموز
- ۸ ز چو(شهنازی) پرستیدن بیاموز
- ۹ ز قرص ماه، رخشیدن بیاموز
- ۱۰ ز صفا از قطراه های پاک شبنم
- ۱۱ ز بخوان در چهر گل، آیات پاکی
- ۱۲ ز سرافرازی ز کوهستان فرا گیر
- ۱۳ ز چشم اختران، شب زنده داری
- ۱۴ ز سکوت از تیر مشبهای غم انگیز
- ۱۵ ز امید زندگانی از بهاران
- ۱۶ ز جمال آفرینش را زصد شوق